

## درس دوازدهم: کاوه دادخواه

در داستان های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است و پیش بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند، درفشی بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت. درفشی که پشتیبان آن، دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده و بی پناه بود.

**شرح:** اساطیر: جمع اسطوره، افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان ملل قدیم // باستان: قدیم، گذشته، دیرین // اساطیر باستان: ترکیب وصفی // پیش بند: مرکب // چرمین: وندی // پیش بند چرمین: ترکیب وصفی // جنبش: حرکت، وندی // درفش: پرچم، بیرق // پادشاه: ساده // ضحاک: در لغت به معنی خندان است ولی در اینجا اسم خاص است // پشتیبان و دردمند: وندی // بازوی مردم رنج کشیده و بی پناه: یک ترکیب اضافی و دو ترکیب وصفی.

ضحاک، معرّب اژی دهاک ( اژدها)، در داستان های ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی؛ در اوستا موجودی است «سه پوزه سه سرش چشم» دیوزاد و مایه آسیب آدمیان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس را که مردی پاک دین بود، از پا درمی آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس خوالیگری چالاک، خورش هایی حیوانی به او می خوراند و خوی بد را در او می پرورد؛ سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بر دوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می روید و مایه رنج وی می شود.

**شرح:** معرّب: عربی شده، اسم مفعول از تعریب // مظهر: محل ظهور، نشان، جلوه گاه، جای آشکار شدن // خوی: خصلت، فطرت، سرشت // ابلیس: شیطان، اهریمن // پاک دین: مرکب // از پا در آوردن: کنایه از کشتن و نابود کردن // خوالیگری: آشپزی، طبّاحی، از واژگان متروک است، وندی // چالاک: چابک، چُست، جلد، زرننگ، تند، سریع، از نظر ساخت ساده، چال: به معنی رفتار است که خود واژه متروک شده ولی از آن واژه، چالاک و چالش باقی مانده است که هر دو ساده است // خورش: خورش، خوردنی، غذا، وندی.

پزشکان فرزانه از عهده علاج برنمی آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی درمی آورد و به نزد ضحاک می رود و به او می گوید راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است. ضحاک نیز چنین می کند و برای تسکین درد خود به این کار می پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کهتران یا مهترزادگان به دیوان او می برند و جانشان را می گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می آورد و به مارها می خوراند تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد. در اساطیر ایران، مار مظهري است از اهریمن و در اینجا نیز بر دوش ضحاک می روید که تجسمی است از خواهی اهریمنی و بیداد و منش خبیث.

**شرح:** فرزانه: دانشمند، ساده // بار دیگر: ترکیب وصفی // کهتران: کوچک تران // مهترزادگان: بزرگ زادگان // دیوان: در قدیم به معنی وزارتخانه، اداره، دستگاه، دفتر محاسبه، خزانه داری، از نظر ساخت ساده // خورشگر: آشپز، وندی // آرامش: وندی // تجسم: در نظر آوردن، دارای جسم شدن // بیداد: ظلم، ستم: وندی // منش: خوی، سرشت، اندیشه کردن، تفکر، طبیعت، از نظر ساخت اسم مصدر و وندی است // خبیث: پلید، ناپاک، زشت سیرت.

پادشاه ستمگر شبی در خواب می بیند سه تن مرد جنگی قصد او می کنند و یکی از آنان او را به ضرب گرز از پا درمی آورد ... وی از بیم برخورد می پیچد و فریاد زنان از خواب می پرد. ناچار موبدان و خردمندان را به مشورت می خواند و خواب

خود را حکایت می کند و تعبیر آن را از ایشان می خواهد. آنان از بیم خشم او تا سه روز چیزی نمی گویند. سرانجام، یکی از ایشان می گوید که زبونی ضحاک به دست کسی انجام خواهد شد که هنوز از مادر نزاده است. همین اشاره کافی است که پادشاه بدمنش به جست و جوی چنین نوزادی فرمان دهد. اما در این ایام، فریدون از مادر می زاید و از گاوی به نام «برمایه» شیر می نوشد و در غاری پرورش می یابد. پدر او، آبتین که ناگزیر از بیم ضحاک ترسان و گریزان است، روزی گرفتار می شود و مغز سرش را به ماران می دهند. مادر فریدون، فرانتک، پسر را به البرزکوه می برد و به دست مردی پاک دین

می سپرد. ضحاک که به نهانگاه پیشین نوزاد پی می برد، به آنجا می رود؛ گاو برمایه و همه چهارپایان را می کشد و خانه آبتین را به آتش می کشد؛ اما پسر به خواست خداوند بزرگ می بالد و نیرو می گیرد و سرانجام، نام و نشان خود را از مادر می پرسد و چون از پادشاهی ضحاک و جفاهای او آگاه می شود، عزم می کند که از وی انتقام گیرد. از این رو در انتظار فرصتی مناسب چشم به راه آینده است. این فرصت گران بها را کاوه فراهم می آورد؛ یعنی یکی از مردم فرودست و پاک دین که سروکارش با آهن است و رنج و زحمت؛ اما پایان بخش شب تیره ستم می شود و نویدبخش پیروزی و بهروزی.

**شرح:** قصد او می کنند: می خواهند او را بکشند // گرز: عمود آهنی، کوپال // از پای در آوردن: کنایه از کشتن و نابود کردن // موبدان: روحانیان دین زردشتی، پیشوایان دین زردشتی // تعبیر: بیان کردن، تفسیر خواب // بدمنش: بدخو، بدشرفت، بدذات // نهانگاه: جایی که در آن پنهان شوند، مخفیگاه // بالیدن: رشد و نمو کردن // فرودست: زیردست، طبقه پایین جامعه // شب ستم: اضافه تشبیهی.

در محیطی که پادشاه بیدادپیشه ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی توانست زیست. فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه را هر چه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن

**شرح:** بیداد پیشه: ستمگر، ظالم، وندی مرکب // ماردوش: مرکب // چیرگی: وندی // روزهای سیاه: پارادوکس // گویا: صفت فاعلی، وندی، در این واژه فرایند واجی افزایشی صورت گرفته و واج صامت «ی» به آن اضافه شده است // روزگاری: وندی، از واژگان دو تلفظی است // ناگزیر: وندی // نافرمانی: وندی.

### ۱- چو ضحاک شد بر جهان شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار

**شرح:** جهان: مجاز از مردم جهان // شهریار: پادشاه، بزرگ شهر، مرکب // سالیان: نهاد، وندی // شهریار و انجمن: مسند // انجمن: جمع شدن // هزار: صفت شمارشی اصلی، سالیان هزار: ترکیب وصفی // مصراع اول جمله وابسته و مصراع دوم جمله هسته است // مفهوم: طولانی بودن حکومت ضحاک.

**معنی:** وقتی که ضحاک بر جهان پادشاه شد، هزار سال پادشاهی کرد

### ۲- نهان گشت کردار فرزنانگان پراکنده شد نام دیوانگان

**شرح:** این بیت دو جمله دارد که هر کدام یک جمله سه جزئی گذرا به مسند و هر دو جمله مستقل ساده و به شیوه بلاغی هستند // نهان گشت: متروک شد // پراکنده شد: مشهور شد // کردار فرزنانگان: ترکیب اضافی و نهاد جمله // کردار: اسم مصدر وندی // فرزنانگان:

دانشمندان، خردمندان // دیوانگان: بی خردان، وندی، در این واژه فرایند واجی افزایشی صورت گرفته است و واج صامت «گ» به آن افزوده شده است // نهان و پراکنده، فرزندگان و دیوانگان: تضاد // مفهوم: تسلط بی خرد ها بر خردمندان.

**معنی:** راه و رسم خردمندان و فرزندگان از بین رفت و متروک شد و نام و آیین بد کاران و بی خردان رواج یافت.

### ۳- هنر خوار شد، جادویی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند

**شرح:** هنر: فضیلت، معرفت، علم // جادویی: جادوگری، خرافات و اندیشه های باطل، با هنر تضاد دارد // خوار و ارجمند: تضاد // خوار: پست، بی ارزش، ارزش املائی دارد // ارجمند: باارزش، ارزشمند // نهان و آشکارا تضاد // گزند: به معنی آسیب و صدمه، در این جا به معنی ناراستی و نادرستی است که با راستی تضاد دارد // بیت دارای چهار جمله است که فعل «شد» در سه جمله به قرینه لفظی حذف شده است // مفهوم بیت: رونق یافتن ضد ارزش ها و بی رونق شدن ارزش ها.

**معنی:** علم و هنر بی ارزش شد ولی خرافات و اندیشه های باطل ارزشمند گردید. راستی و درستی ها از بین رفت ولی تجاوز و تعدی به حقوق مردم رونق گرفت و علنی شد.

### ۴- بر آمد بر این روزگار دراز کشید ازدها را به تنگی فراز

**شرح:** بر آمدن: گذشتن، سپری شدن، فعل پیشوندی // روزگار دراز: ترکیب وصفی، نهاد // ازدها: مفعول // در نسخه های دیگر «ازدهافش» آمده است: مانند ازدها، وندی، استعاره از ضحاک، که در این صورت نهاد جمله می شود، فش: پسوند شباهت و ادات تشبیه، ازدها مشبه به، ضحاک مشبه // تنگی: سختی و دشواری // به تنگی فراز کشیدن: کنایه از، به سختی و دشواری دچار شدن، شکوه و عظمت خود را از دست دادن // فراز کشید: فعل پیشوندی // دراز و فراز: جناس ناهمسان اختلافی // مفهوم: دچار سختی و گرفتاری شدن ضحاک.

**معنی:** روزگار درازی به این ترتیب سپری شد تا این که ضحاک ازدها صفت دچار سختی و گرفتاری شد.

### ۵- چنان بُد که ضحاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب

**شرح:** بُد: مخفف بود، فعل ماضی ساده، سوم شخص مفرد // روز و شب: تضاد، مجاز از هر زمان، همیشه // را: در مصراع اول، «را»ی فک اضافه یا بدل از کسره است، شب و روز ضحاک چنان شده بود // روز و شب ضحاک: نهاد، چنان: مسند // گشادی: می گشاد، «ی» در این فعل علامت استمرار و نشانه دستور تاریخی است // دو لب: ترکیب وصفی، مفعول // لب گشودن: کنایه از سخن گفتن // شب و لب: جناس ناهمسان اختلافی // اغراق: در بر زبان آوردن نام فریدون اغراق دارد // مفهوم: ترس و وحشت ضحاک از فریدون و مضطرب و نگران بودن. **معنی:** چنان شده بود که ضحاک از ترس و بیم، همواره از فریدون سخن می گفت.

### ۶- ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی گند پشت راست

**شرح:** مهتران: بزرگان، وندی // بخواست: فراخواند، دعوت کرد، ارزش املائی // پشت راست کردن: محکم و استوار شدن، بر مشکلات چیره شدن // مصراع اول: یک جمله سه جزئی گذرا به مفعول، جمله هسته، مصراع دوم: جمله وابسته // پشت راست کردن: فعل مرکب کنایی است // مفهوم: یاری خواستن ضحاک از دیگران.

**معنی:** ضحاک از هر کشوری بزرگان را فراخواند تا با مشورت آنان پادشاهی خود را محکم و استوار کند.

## ۷- از آن پس، چنین گفت با موبدان که ای پُره‌نر با گهر بخردان...

**شرح:** با بیت بعدی موقوف المعانی است // نهاد جمله: ضحاک است // گفت: فعل چهارجزئی ساز گذرا به مفعول و متمم، موبدان: متمم، مصراع دوم: مفعول فعل «گفت» است // موبدان: پیشوایان، روحانی زردشتی // پُره‌نر: هنرمند، هنرور، مرکب // باگهر: اصیل، گوهری، نژاده، نجیب، وندی // بخردان: خردمندان، عاقلان، دانشمندان، وندی // مصراع دوم: دو ترکیب وصفی مقلوب، بخردانِ پره‌نر، بخردانِ باگهر // موبدان، بخردان، پره‌نر، باگهر: تناسب...

**معنی:** ضحاک پس از آن به پیشوایان زردشتی گفت که ای خردمندان هنرمند و با اصل و نسب، ...

## ۸- مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن، روشن است

**شرح:** مرا: برای من، را: حرف اضافه، نشانه متمم، به معنی برای // نهانی: پنهانی: وندی // یکی: وندی // است: در مصراع اول، به معنی وجود دارد، فعل ناگذر دو جزئی ساز، غیر اسنادی // است: در مصراع دوم فعل اسنادی سه جزئی ساز و نشانه مسند است // نهانی و روشن: تضاد // مفهوم: مشورت با موبدان و خردمندان و دشمنی نهانی داشتن.

**معنی:** من یک دشمن نهانی دارم که بر شما خردمندان این سخن روشن و آشکار است.

## ۹- یکی محضر اکنون ببايد نوشت که جز تخم نیکی، سپهبد نکشت

**شرح:** یکی محضر: ترکیب وصفی // محضر: استشهدانامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود // فعل مصراع اول: وجه مصدری و فعل غیر شخصی است بنابراین نهاد ندارد // تخم: دانه، بذر، نطفه // تخم نیکی: اضافه تشبیهی // سپهبد: فرمانده و سردار سپاه // محضر با نوشتن و تخم با کاشتن: تناسب // تخم نیکی کاشتن: کنایه از نیکوکار بودن // منظور از سپهبد، ضحاک است، امروزه از نظر ساخت ساده محسوب می شود چون پسوند «بد» به معنی صاحب، خداوند، بزرگ، دیگر کاربرد ندارد // مفهوم: فریبکاری و ظاهرسازی ضحاک.

**معنی:** اکنون باید یک استشهدانامه ای نوشته شود مبنی بر این که فرمانده سپاه، ضحاک، جز نیکی انجام نداده است و فقط مروج کارهای نیک است.

## ۱۰- ز بیم سپهبد همه راستان بر آن کار گشتند همداستان

**شرح:** همه راستان: ترکیب وصفی // راستان: درستکاران، افراد امین و صادق، وندی // بر آن کار: امضای محضر و گواهی دادن بر نیکوکاری ضحاک // همداستان: موافق، همراه، وندی // همداستان شدن: کنایه از همراه شدن، موافقت کردن // راستان و داستان: جناس ناهمسان اختلافی // مفهوم: گواهی دادن درستکاران بر نیکوکاری ضحاک از بیم جان.

**معنی:** از ترس ضحاک سپه سالار، همه موبدان صادق و درستکار بر انجام آن کار موافقت کردند.

## ۱۱- بدان محضر ازدها ناگزیر گواهی نوشتند بُرنا و پیر

**شرح:** ازدها: استعاره از ضحاک است // ناگزیر: به ناچار، وندی // بُرنا: جوان // برنا و پیر: تضاد و مجاز از همه مردم // گواهی: مفعول، وندی // مفهوم: تأیید استشهدانمه ضحاک توسط موبدان و بخردان.

**معنی:** همگان، به ناچار بر آن استشهدانمه ضحاک ازدها صفت گواهی نوشتند و آن را تأیید نمودند.

### ۱۲- هم آن گه یکایک ز درگاه شاه بر آمد خروشیدن داد خواه

**شرح:** آن گه: مخفف آن گاه // هم آن گه: همان زمان // یکایک: ناگهان، وندی مرکب، قید است // منظور از شاه ضحاک است // خروشیدن: فریاد کشیدن، نهاد جمله، وندی // دادخواه: عدالت خواه، ستمدیده، مرکب، منظور کاوه است // تلمیح به ماجرای ضحاک و کاوه آهنگر دارد // مفهوم: ظلم ستیزی و اعتراض کاوه.

**معنی:** در آن هنگام، ناگهان از بارگاه پادشاه یعنی ضحاک فریاد اعتراض آمیز کاوه ی دادخواه بلند شد.

### ۱۳- ستم دیده را پیش او خواندند بر نامدارانش بنشانند

**شرح:** منظور از ستمدیده کاوه است // او: مرجع ضمیر «او» ضحاک است // خواندند: دعوت کردند، فعل ماضی ساده، سوم شخص جمع // بر: کنار، نزد، قید است // نامداران: بزرگان، وندی مرکب // مرجع ضمیر شین در نامدارانش، کاوه که نقش مفعولی دارد // در مصراع دوم پرش یا جهش ضمیر صورت گرفته است // مفهوم: تلاش ضحاک برای فریب کاوه و آرام نمودن وی.

**معنی:** کارگزاران ضحاک، کاوه ی ستم دیده را به نزد ضحاک آوردند و به نشانه ی احترام و دلجویی او را کنار بزرگان کشور نشانند.

### ۱۴- بدو گفت مهتر به روی دژم که بر گوی تا از که دیدی ستم؟

**شرح:** بدو: به او، به کاوه // مهتر: بزرگ تر، سرور، وندی، منظور ضحاک است // دژم: خشمگین // به روی دژم گفتن: کنایه از با خشم گفتن، خشمگینانه گفتن // روی دژم: ترکیب وصفی // «که» ی اول حرف ربط وابسته ساز و «که» ی دوم ضمیر پرسشی، به معنی چه کسی است، جناس تام یا همسان // بر گوی: فعل امر پیشوندی، بگو // هر سه فعل این بیت، چهار جزئی ساز و گذرا به مفعول و متمم هستند // به و که: جناس ناهمسان، («که» ی دوم ضمیر) // مفهوم: دلجویی فریبکارانه ضحاک از کاوه.

**معنی:** ضحاک با خشم به کاوه گفت: بگو چه کسی به تو ستم کرده است؟ (در این بیت ضحاک می خواهد گناه خود را بر گردن کس دیگری بيفکند)

### ۱۵- خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاها، منم کاوه دادخواه!

**شرح:** نهاد فعل خروشید، کاوه است، فریاد زد // دست بر سر زدن: کنایه از دادخواهی کردن و اعتراض نمودن است // دست: مفعول // شاها: ندا و منادا، یک جمله // کاوه دادخواه: ترکیب وصفی // بر و سر: جناس ناهمسان اختلافی // دست و سر: تناسب // مفهوم بیت: اعتراض و دادخواهی کاوه از ضحاک ستمگر.

**معنی:** کاوه فریاد کشید و با عصبانیت به نشانه ی اعتراض دستش را بر سرش زد و گفت: من از تو ستم دیده ام ای پادشاه! من کاوه ستم دیده هستم.

### ۱۶- یکی بی زیان مرد آهنگرم ز شاه، آتش آید همی بر سرم

**شرح:** یکی: صفت مبهم برای مرد است، یعنی یک نامعلوم // مرد: مسند و هسته ی گروه اسمی است // آهنگر: صفت اول و بی زیان صفت دوم مرد و میم فعل است // بی زیان: صفت مشتق است // آتش: استعاره از ظلم و ستم است // آتش بر سر آمدن: کنایه از مورد ظلم و ستم واقع شدن // بر سر آمدن: کنایه از دچار شدن // آهنگر و آتش تناسب // مفهوم بیت: اعتراض کاوه بر ستمگری های ضحاک.

**معنی:** من یک مرد آهنگر بی آزار هستم که همواره از طرف شاه مورد ظلم و ستم واقع می شوم.

## ۱۷- تو شاهی و گر اژدها پیکری      نباید بدین داستان داوری

**شرح:** گر: یا // اژدها پیکر: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها، هول انگیز و ترسناک // باید: لازم است // بدین داستان: یعنی قربانی شدن فرزندان کاوه // داوری: قضاوت // اعتراض و دادخواهی کاوه از ضحاک ستمگر.

**معنی:** تو باید در مورد این داستان منصفانه قضاوت کنی تا معلوم شود که تو پادشاه هستی و یا مانند اژدها ترسناک و پلید و دارای خوی اهریمنی هستی.

## ۱۸- اگر هفت کشور به شاهی تو راست      چرا رنج و سختی همه بهر ماست

**شرح:** هفت کشور: مجازاً تمام جهان // تو راست: برای تو است، را: حرف اضافه، نشانه متمم // بهر: حرف اضافه به معنی برای // راست و ماست: جناس ناهمسان اختلافی // مفهوم بیت: افشاگری کاوه.

**معنی:** تو ادعا می کنی که پادشاه تمام جهان هستی اگر چنین است پس چرا این همه رنج و سختی نصیب ما شده است؟

## ۱۹- شماریت با من نباید گرفت      بدان تا جهان ماند اندر شگفت

**شرح:** شمار گرفتن: کنایه از حساب پس دادن، نقش دستوری «ت» در شماریت نهاد جمله است // بدان: به وسیله آن // جهان: مجازاً مردم جهان.

**معنی:** لازم است تو برای این اقدام ظالمانه به من حساب پس بدهی تا مردم جهان، از بلایی که بر سر من آورده ای شگفت زده شوند.

## ۲۰- مگر کز شمار تو آید پدید      که نوبت ز گیتی به من چون رسید؟

**شرح:** مگر: شاید، قید تمنا و آرزو است // شمار تو: حساب پس دادن تو // چون: چگونه، ضمیر پرسشی است // گیتی: روزگار.

**معنی:** شاید از توضیح دادن تو مشخص شود که چگونه نوبت کشتار به هیجدهمین فرزند من رسیده است؟

## ۲۱- که مارانت را مغز فرزند من      همی داد باید به هر انجمن

**شرح:** نقش دستوری «ت» در مارانت مضاف الیه است // را: حرف اضافه به معنی برای // انجمن: گروه، جمعیت، به هر انجمن یعنی همیشه و همه جا.

**معنی:** که چرا در میان هر انجمن مغز فرزندان من خوراک ماران تو شود؟

## ۲۲- سپهبد به گفتار او بنگرید      شگفت آمدش کان سخن ها شنید

**شرح:** منظور از سپهبد، ضحاک است // نگرستن به گفتار: حس آمیزی // بنگرید: نگرست، فعل ماضی ساده، سوم شخص مفرد، کاربرد تاریخی // او: مرجع ضمیر کاوه است // سپهبد: نهاد، به گفتار او: متمم فعلی، بنگرید: فعل گذرا به متمم // شگفت آمدش: شگفت: مسند، آمد: فعل اسنادی به معنی «شد»، شین: نهاد، او شگفت زده شد، شین: می تواند متمم نیز باشد (برای او شگفت آمد) = برای او شگفت آور شد // مصراع دوم یک جمله غیر ساده یا مرکب است که یک جمله هسته و یک جمله وابسته دارد // جمله هسته: شگفت آمدش // جمله وابسته: کان سخن ها شنید // مفهوم: حیرت و تعجب ضحاک از جرأت و جسارت کاوه.

**معنی:** سردار لشکر، ضحاک، به سخنان کاوه آهنگر توجه نمود و از شنیدن آن سخنان شگفت زده شد..

### ۲۳- بدو باز دادند فرزند او به خوبی بجستند پیوند او

**شرح:** بدو: به او، به کاوه // باز دادند: پس دادند، فعل پیشوندی // بجستند: جویا شدند // پیوند: همبستگی، دوستی، رابطه، خویشاوندی، وصلت // پیوند جستن: کنایه از دلجویی کردن، مورد مهر و محبت قرار دادن // به خوبی: قید // مفهوم: دلجویی از کاوه و پس دادن فرزندش.

**معنی:** فرزند کاوه را به خودش پس دادند و به خوبی و خوشی خواستار نزدیکی و پیوند کاوه با حکومت ضحاک شدند.

### ۲۴- بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بدان محضر اندر گوا

**شرح:** بفرمود: فرمان داد، دستور داد // کاوه را: به کاوه، را: حرف اضافه، نشانه متمم، به معنی «به» // پادشا: ساده، نهاد، منظور ضحاک است // که: حرف ربط وابسته ساز // بر آن محضر اندر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم، نشانه ویژگی سبک خراسانی، بر آن محضر // گوا: مخفف گواه، شاهد // گواه باشد: شهادت دهد، شاهد باشد // مفهوم: درخواست ضحاک برای تأیید استشهاد نامه از کاوه.

**معنی:** سپس ضحاک پادشاه به کاوه دستور داد که بر آن استشهادنامه شاهد باشد.

### ۲۵- چو برخواند کاوه همه محضرش سبک سوی پیران آن کشورش

**شرح:** این بیت با دو بیت بعدی موقوف المعانی است // همه: صفت مبهم // محضر: استشهادنامه // شین: در محضرش و کشورش، مضاف الیه و مرجع هر دو ضحاک است // سبک: فوراً، سریع، قید است.

**معنی:** وقتی که کاوه آن استشهاد نامه را به طور کامل خواند فوراً رو به سوی بزرگان کشور خود کرد و.....

### ۲۶- خروشید کای پایمردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

**شرح:** پایمردان دیو: حامیان و دستیاران حکومت بیداد، توجیه کنندگان حکومت بیداد // پایمردی: خواهشگری، میانجی گری، شفاعت // دیو: استعاره از ضحاک // دل بریدن: کنایه از توجه نکردن // گیهان: صورت دیگری از جهان و خدیو صورت دیگری از خدای، گیهان خدیو یعنی خدای جهان، ترکیب اضافی مقلوب // دیو و خدیو: جناس ناهمسان افزایشی // مفهوم بیت: اعتراض کاوه به دستیاران ضحاک ستمگر.

**معنی:** کاوه رو به پیران مجلس ضحاک کرد و فریاد بر آورد: ای حامیان ضحاک دیو صفت و ای کسانی که از خدای جهان نمی ترسید!

### ۲۷- همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دل ها به گفتار اوی

**شرح:** همه: ضمیر مبهم // دل سپردن: کنایه از پذیرفتن و قبول کردن است // روی و اوی: جناس ناهمسان اختلافی // روی سوی دوزخ نهادن: کنایه از رفتن به سوی جهنم // مرجع ضمیر اوی: ضحاک است // مفهوم بیت: پیروی از ظالم و کمک کردن به وی نتیجه شومی در بر خواهد داشت.

**معنی:** همه شما به جهنم می روید چون دل به گفتار اهریمن یعنی ضحاک سپرده اید.

### ۲۸- نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز براندیشم از پادشا

**شرح:** بدین محضر اندر گوا: دو حرف اضافه برای یک متمم // گوا نباشم: شهادت نمی دهم // اندیشیدن از: ترسیدن // اندیشیدن به: فکر کردن // پادشا: ضحاک // مفهوم بیت: تأیید نکردن ضحاک و بی باکی و نترسی کاوه.

**معنی:** من این استشهادنامه را هرگز امضا نمی کنم و از پادشاه نیز هرگز نمی هراسم.

### ۲۹- خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای

**شرح:** نهاد فعل ها کاوه آهنگر است // لرزان: قید حالت است، علت لرز خشم است نه ترس // بدرید: پاره کرد // سپردن: پایمال کردن و زیر پا انداختن، زیر پا گذاشتن // جای و پای: جناس ناهمسان اختلافی // بیت چهار جمله است، مصراع اول، دو جمله ناگذر دوجزئی و مصراع دوم، دو جمله سه جزئی گذرا به مفعول // مفهوم بیت: خشم کاوه بر ضحاک و اعتراض شجاعانه وی.

**معنی:** کاوه فریاد زد و در حالی که از شدت خشم به خود می لرزید استشهاد نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

### ۳۰- چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه

**شرح:** شد: رفت، فعل ناگذر دو جزئی ساز // نهاد مراغ اول کاوه است // انجمن گشتن: جمع شدن // بازارگاه: کوچه سرپوشیده که از دو سوی دارای دکان باشند، اینجا مقصود اهل بازار است، یعنی محل مغازه های بازار، مجازاً مردم بازار // مفهوم بیت: حمایت و پشتیبانی مردم از قیام کاوه.

**معنی:** وقتی کاوه از نزد پادشاه بیرون رفت اهل بازار گرد او جمع شدند.

### ۳۱- همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند

**شرح:** همی بر خروشید: فریاد زد، فعل پیشوندی و نهاد آن کاوه است // فریاد خواند: دادخواهی کرد // جهان: مجازاً مردم جهان // سراسر: وندی مرکب // داد: عدالت، دادگری // خواندن: دعوت کردن // مفهوم بیت: دعوت مردم به قیام علیه ضحاک.

**معنی:** کاوه فریاد زد و دادخواهی نمود و همه ی مردم جهان را به سوی عدالت و دادگری دعوت نمود.

### ۳۲- از آن چرم، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای



**شرح:** این بیت با دو بیت بعدی موقوف المعانی است // چرم: مجاز از پیش بند چرمی است // پشت پای: روی پای، سینه پای // زخم: ضربه // درای: پتک، در اصل به معنی زنگ کاروان است // زخم درای: یعنی ضربه پتک // زخم درای و آهنگران تناسب دارد // چرم، آهنگران و زخم درای: تناسب.

**معنی:** پیش بند چرمی که آهنگران به هنگام کار کردن و ضربه زدن با پتک بر روی پای خود می پوشند.....

### ۳۳- همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همان گه ز بازار برخاست گرد

**شرح:** همان: همان لحظه، بلافاصله، قید است // گرد برخاستن: کنایه از قیام و حرکت مردم است // کرد و گرد: جناس ناهمسان اختلافی // مفهوم: همراهی مردم کوچه و بازار با قیام کاوه.

**معنی:** بلافاصله کاوه آن پیش بند چرمی را به عنوان پرچم بر سر نیزه زد و در همان لحظه قیام مردم از بازار به راه افتاد.

### ۳۴- خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست،

**شرح:** خروشان: فریادزان، قید حالت است // همی رفت: می رفت، فعل ماضی استمراری، سوم شخص مفرد، نهاد: کاوه // نیزه به دست: قید حالت است // نامداران: بزرگان // یزدان پرست: خداپرست.

**معنی:** کاوه فریاد کنان در حالی که نیزه به دست داشت پیش می رفت و می گفت: ای مردم خداجو و خداپرست.....

### ۳۵- کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

**شرح:** فریدون نماد دادگری و ضحاک نماد ستم گری است // هوای کسی کردن: کنایه از خواهان او شدن // دل از بند بیرون کردن: کنایه از نافرمانی کردن است // مفهوم: دعوت مردم به قیام عمومی علیه ضحاک.

**معنی:** کسی که از فریدون طرف داری می کند و هوادار اوست؛ از فرمان ضحاک سرپیچی کند و خود را از بند اسارت وی خارج کند.

### ۳۶- بیوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل، دشمن است

**شرح:** بیوید: حرکت کنید، برخیزید // مهتر: در لغت به معنی سرور و بزرگ تر است ولی در اینجا منظور، ضحاک است // آهرمن: اهریمن، شیطان // را: فک اضافه ( در دل، دشمن جهان آفرین است.) // جهان آفرین: خدا // مفهوم: دعوت مردم به قیام عمومی علیه ضحاک.

**معنی:** ای مردم برخیزید! که این ضحاک شیطان است و در دل دشمن خداوند جهان آفرین است.

### ۳۷- همی رفت پیش اندرون مرد گُرد جهانی بر او انجمن شد نه خُرد

**شرح:** همی رفت: می رفت // اندرون: حرف اضافه است // پیش اندرون: در پیش مردم // مرد گُرد: مرد پهلوان یعنی کاوه // نه خُرد: بزرگ // گُرد و خُرد: جناس ناهمسان اختلافی // جهان: مجاز از مردم جهان // جهانی نه خُرد: ترکیب وصفی // مفهوم بیت: حرکت کاوه پیشاپیش قیام.

**معنی:** در حالی که کاوه پهلوان پیشاپیش مردم حرکت می کرد؛ سپاهی بزرگ گردآمده بود و او را همراهی می کرد..

## ۳۸- بدانست خود کآفریدون کجاست سر اندر کشید و همی رفت راست

**شرح:** خود: نهاد // سراندر کشیدن: کنایه از پیش گرفتن راه است // راست: مستقیم، قید است // مفهوم: رفتن کاوه پیش فریدون.

**معنی:** کاوه خود می دانست که اقامتگاه فریدون کجاست؟ راه خود را پیش گرفت و مستقیماً به سمت جایگاه فریدون رفت.

## ۳۹- بیامد به درگاه سالار نو بدیدندش آن جا و برخاست غو

**شرح:** درگاه: آستانه، پیشگاه، بارگاه // سالار: سرور، سردار // سالار نو: سردار جوان، ترکیب وصفی، کنایه از فریدون است // بدیدندش: نهاد فعل، کاوه و مردم است، «ش»، نقش مفعولی دارد و مرجع آن سالار نو یعنی فریدون است // غو: نعره کشیدن، فریاد، خروش، غریو // نو و غو: جناس ناهمسان اختلافی // مفهوم بیت: دیدار کاوه و مردم قیام کننده با فریدون.

**معنی:** کاوه به بارگاه سردار جوان، فریدون، آمد، مردم فریدون را آن جا دیدند و فریاد مردم بلند شد.

## ۴۰- فریدون چو گیتی بر آن گونه دید جهان پیش ضحاک وارونه دید

**شرح:** گیتی: جهان، دنیا // آن گونه: یعنی قیام مردم علیه ضحاک // وارونه: واژگونه، معکوس، سرنگون // مفهوم: پیش بینی سرنگونی حکومت ضحاک.

**معنی:** وقتی فریدون اوضاع جهان را آن گونه، یعنی؛ متحول و دگرگون دید، فهمید که حکومت ضحاک سرنگون شده است.

## ۴۱- همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه، دلی پر ز داد

**شرح:** فریدون: مشبه، چو: ادات تشبیه، باد: مشبه به، رفتن با سرعت: وجه شبه // منزل: جای فرود آمدن، ایستگاه، مرحله، توقفگاه، کاروانسرای، فرودآمدنگاه کاروان، مسافت بین دو اتراق گاه، واحد مسافت در گذشته // منزل به منزل: مرحله به مرحله، ایستگاه به ایستگاه // کینه: دشمنی، خشم، نفرت // سر: مجاز از وجود // سری پر از کینه داشتن: کنایه از خشم و دشمنی ورزیدن // داد: عدل، انصاف، عدالت // دلی پر از داد داشتن: کنایه از دادخواهی کردن // سر و دل: تناسب // باد و داد: جناس ناهمسان اختلافی // مفهوم بیت: دشمنی، کینه داشتن.

**معنی:** فریدون راه ها و فاصله ها را یکی پس از دیگری همچون باد به سرعت طی می کرد در حالی که به فکر دشمنی و انتقام و عدالت خواهی بود.

## ۴۲- به شهر اندرون هر که برنا بدند چه پیران که در جنگ دانا بدند

**شرح:** به شهر اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم، در شهر // برنا: جوان // دانا: ماهر // برنا و پیر: تضاد.

**معنی:** تمامی جوانان شهر، و پیران و پختگانی که در جنگ ماهر بودند.....

## ۴۳- سوی لشکر آفریدون شدند ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

**شرح:** شدند: یعنی رفتند، فعل ناگذر دو جزئی ساز است // آفریدون: فریدون، الفی که در اول این واژه آمده است، الف اشباع است و فقط برای پر کردن وزن شعر آورده شده است // نیرنگ: فریب، حيله // ز نیرنگ بیرون شدن: کنایه از رهایی یافتن از نیرنگ و فریب // مفهوم: پیوستن مردم انقلابی به فریدون.

معنی: همگی به لشکر فریدون پیوستند و از مکر و حیلۀ ضحاک رهایی یافتند.

### شاهنامه، فردوسی

فریدون با لشکری از مردم شهر که به یاری اش آمده بودند، به رویارویی با ضحاک آمد و دست به گرز گاو سر برد و « بزد بر سرش، ترگ بشکست خُرد». «خروش خجسته» پیام آورد که او را مکش که هنوز زمان مرگش فرا نرسیده است؛ او را با همین شکستگی به کوه دماوند ببر و همان جا در بند کن. فریدون دو دست و میان ضحاک را به بندی بست، سپس او را به کوه دماوند و در غاری که «بُش ناپدید» بود، سرنگون آویخت.

### کارگاه متن پژوهی

#### قلمرو زبانی

۱- در متن درس، هر یک از واژه های زیر، در چه معنایی به کار رفته است؟

هنر: فضیلت، علم، معرفت

محضر: استشهدانامه

درای: پُتک، چکش بزرگ

منزل: ایستگاه، مرحله

۲- در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟

تو شاهی و گر ازدها پیکری      بیا بدین داستان داوری

به معنی «یا» حرف ربط هم پایه ساز است.

۳- واژه ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیستند. ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

(الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛ مانند: «فتراک، برگستان»

(ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود؛ مانند: «کثیف، سوگند»

(پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: «شادی و خنده»

(ت) هم معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید گیرد؛ مانند: «سپر و یخچال»

هریک از واژه های زیر، مشمول کدام وضعیت های چهارگانه شده اند؟

پذیرش: بدون تغییر

سوفار: متروک

رکاب: گسترش معنایی، رکاب اسب، رکاب دوچرخه

شوخ: تغییر و تحول معنایی، در گذشته به معنی چرک و آلودگی و اکنون به معنی شاداب و شیرین کار

## قلمرو ادبی

۱- برای هر یک از ویژگی‌های شعر حماسی، نمونه‌ای از متن درس انتخاب کنید.

زمینهٔ ملی: از آن چرم کاهنگران پشت پای / بپوشند هنگام زخم درای

نکته: عقاید مردم، آداب و رسوم رایج در اجتماع، ویژگی‌های اخلاقی، نظام اجتماعی و اعتقادات دینی یک ملت زمینهٔ ملی را فراهم می‌آورند.

زمینهٔ قهرمانی: بر آن گرزّهٔ گاوسر دست برد / بزد بر سرش ترگ بشکست خرد

نکته: زمینهٔ قهرمانی حماسه را اشخاص و حوادث تشکیل می‌دهند، شخصیت‌هایی که هم از لحاظ نیروی مادی و هم از لحاظ قدرت معنوی ممتاز باشند.

۲- بیت پنجم درس را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

چنان بُد که ضحاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب

روز و شب: تضاد و تناسب، مجاز از هر زمان، همیشه // لب گشودن: کنایه از سخن گفتن // شب و لب: جناس ناهمسان اختلافی // اغراق: در بر زبان آوردن نام فریدون.

۳- هر یک از واژه‌های مشخص شده، مجاز از چیست؟

جو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه

از آن چرم، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای

بازارگاه: مجاز از مردم بازار چرم: مجاز از پیش بند چرمین

۴- در بیت زیر «درفش کاویان»، در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟ نماد پیروزی

تو یک ساعت، چو افریدون به میدان باش، تا زان پس به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی سنایی

## قلمرو فکری

www.my-dars.ir

۱- معنی و مفهوم بیت بیست و نهم را به نثر روان بنویسید.

خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای

معنی: کاوه فریاد زد و در حالی که از شدت خشم به خود می‌لرزید استشهاد نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

مفهوم بیت: خشم کاوه بر ضحاک و اعتراض شجاعانه وی.

۲- مارانی را که بر دوش ضحاک رویدند، مظهر چه خصلت هایی می توان دانست؟

تجسمی از خوی های اهریمنی و بیداد و منش خبیث.

۳- انگیزه فریدون در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

ظلم ستیزی، عدالت خواهی، گرفتن انتقام پدرش که توسط ضحاک کشته شده بود.

۴- با توجه به متن درس «پایمردان دیو»، چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

دستیاران حکومت ضحاک بودند که ظلم و ستم او را توجیه می کردند. این گونه افراد به خاطر محافظه کاری و حفظ موقعیت خود و دست یابی به منافع شخصی از حکومت ظلم و ستم حمایت می کنند و عمل خود را نیز توجیه می نمایند.

۵- .....

## گنج حکمت      کاردانی

کشتی گیری بود که در زورآزمایی شهره بود؛ بدر در میدان او هلالی بودی و رستم به دستان او زالی.

**شرح:** زورآزمایی: دست و پنجه نرم کردن، نشان دادن زور و قدرت خود، قدرت نمایی // شهره: مشهور، نامدار // بدر: ماه کامل، ماه تمام، ماه شب چهاردهم، قرص کامل ماه، استعاره از انسان کامل و قدرتمند // هلال: ماه نو که به شکل کمان است، ماه دو شبه تا شب سوم یا تا شب هفتم، استعاره از انسان ناقص و ضعیف // دستان: در لغت به معنی نیرنگ و فریب است ولی در اینجا، ایهام تناسب دارد: ۱- به معنی دست ها که در این معنی در عبارت حضور دارد ۲- به معنی لقب زال پدر رستم که در این معنی در عبارت حضور ندارد ولی با واژه های رستم و زال تناسب دارد // رستم: استعاره از انسان قوی و قدرتمند // زال: در لغت به معنی پیر سفیدموی ولی در اینجا، استعاره از انسان پیر و فرتوت و ناتوان است // عبارت دو تشبیه دارد: تشبیه بدر به هلال و تشبیه رستم به زال // بدر و هلال: تناسب // رستم، دستان و زال: تناسب // هلالی و زالی: سجع // زال: ایهام تناسب دارد: ۱- به معنی پیر و فرتوت که در این معنی در بیت عبارت حضور دارد ۲- به معنی پدر رستم که در این معنی در عبارت حضور ندارد ولی با واژه های رستم و دستان تناسب دارد // مفهوم: توصیف قدرتمندی کشتی گیر.

**معنی:** کشتی گیری بود که در قدرت نمایی مشهور بود؛ ماه کامل یعنی پهلوانان قوی در میدان کشتی او، در برابر قدرش مانند ماه نو، ضعیف و ناتوان و خمیده قامت بود و پهلوانی مثل رستم در میدان نبرد او مانند پیری ضعیف و ناتوان محسوب می شد.

## با جوانان چو دست بگشادی      پای گردون پیر بربستی

**شرح:** قبل از توضیح بیت ذکر یک نکته را ضروری می دانم که این بیت ادامه توصیف زور بازو و تدبیر جنگی کشتی گیری است که در عبارت بالا آمده است و در هر دو مصراع، نهاد کشتی گیر است ولی متأسفانه در اثر سهل انگاری و عدم توجه به نکته ای که گفته شد، اکثر کتاب های کمک آموزشی موجود در بازار این بیت را غلط معنی کرده اند.

چو: حرف ربط وابسته ساز، وقتی که // دست گشادن: در اینجا کنایه از مبارزه کردن، جنگیدن و کشتی گرفتن است // بگشادی: می گشود، فعل ماضی استمراری، سوم شخص مفرد که «ی» آن یای استمرار است و به جای «می» آمده است // پای گردون پیر بر بستن: کنایه از نهایت مهارت داشتن در حيله گری، بسیار ماهر بودن در تدابیر جنگی و فنون کشتی گیری // جوان و پیر: تضاد // دست گشادن و پای بستن: تضاد // پای بستن: کنایه از اسیر کردن، شکست دادن // دست و پای: تناسب // گردون: استعاره تشخیصی // گردون: استعاره از آسمان و کنایه از روزگار است // مفهوم: توصیف زورمندی کشتی گیر و مهارت وی در فنون کشتی.

**معنی:** اگر آن کشتی گیر با جوانان کشتی می گرفت و مبارزه می کرد نه تنها جوانان زورمند بلکه روزگار پیر را که پشت همه را بر زمین می زند و شکست می دهد، با مهارت و حيله گری و فنون خود مغلوب می کرد و اسیر قدرت و مهارت خود می نمود.

**روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه مردی از کناره ای درآمد و نبرد خواست، خلق در وی حیران شدند؛ زوربازویی که کوه به هوا بردی!**

**شرح:** الحاح: اصرار، درخواست کردن // تفرج: گشت و گذار، تماشا، سیر و گردش // کناره ای: گوشه ای، اطرافی // نبرد: در اینجا به معنی مبارزه کردن و کشتی گرفتن است // خلق: مردم، جماعت // حیران: سرگشته، شگفت زده، متعجب // مردم با دیدن کشتی گیر، شگفت زده شدند. (از هیبت و اندام وی تعجب کردند) // کوه را به هوا بلند کردن: کنایه از انجام کار خارق العاده و ناممکن، قدرت خارق العاده داشتن، اغراق در زورمندی کشتی گیر // مفهوم: توصیف زورمندی کشتی گیر.

**معنی:** روزی دوستان اصرار کردند و مرا به گردش بردند؛ ناگهان، آن کشتی گیر از گوشه ای پیدا شد و خواست با من کشتی بگیرد، مردم با دیدن هیبت او شگفت زده شدند؛ زور بازویی داشت که می توانست کوه را از جا بکند و به هوا بلند کند.

از هر طرف، نفیر برآمد. در حال که آن مرد دست بر هم زد، کشتی گیر پایش بگرفت و سرش بر زمین محکم زد. گفتیم: «علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد، جز حسرت روزگار نیست.»

**شرح:** نفیر: فریاد و زاری با صدای بلند // در حال: فوراً، همان لحظه، قید است // نفیر مردم برآمدن: در اینجا کنایه از تشویق کردن کشتی گیران است // دست برهم زدن: در اینجا کنایه از آماده شدن برای انجام کاری، مهیا شدن برای آغاز کشتی // پایش: مرجع ضمیر «ش» کشتی گیر است // نهاد فعل گرفتم و زدم: راوی حکایت و به عبارت دیگر موجد خوانی است // دست، پا و سر: تناسب // باب: بخش، فصل، باره، موضوع، زمینه، مورد // لایق: سزاوار، شایسته // فایق: برگزیده، پیروز // استعداد: قابلیت، توانایی // مجرد: صرف // استعداد مجرد: ترکیب وصفی // گفتیم: جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم // لایق و فایق: جناس ناهمسان اختلافی و سجع // علم و عالم: اشتقاق // مفهوم: برتری علم بر استعداد و توانایی و تأکید بر توانایی توأم با علم.

**معنی:** از هر طرف فریاد تشویق مردم بلند شد. همان لحظه که کشتی گیر خود را آماده آغاز کشتی کرد، پای او را بگرفتم و سرش را محکم بر زمین زدم. به کشتی گیر این مطلب را گفتیم که «داشتن علم و دانش، در هر مورد و موضوعی سزاوار و شایسته است و دانای آن مورد و موضوع بر همه پیروز است، داشتن استعداد و قابلیت صرف، جز غم و اندوه و حسرت روزگار نیست.»

**زور داری، چو نداری علم کار**

**لاف آن نتوان به آسانی زدن**

**روضه خلد، موجد خوانی**

شرح: لاف زدن: خودستایی کردن، دعوی باطل نمودن // به آسانی: قید است // بیت دارای سه جمله سه جزئی گذرا به مفعول است // لاف زدن: کنایه از خودستایی کردن، ادعای دروغین نمودن // مفهوم بیت: تأکید بر برتری علم و دانش بر زور و قدرت و کارساز نبودن قدرت بدون علم.

معنی: هر چند تو زور و قدرت داری ولی وقتی دانش استفاده آن را نداری، نمی توانی در مورد آن به راحتی ادعا بکنی. (علم و قدرت باید توأمان باشد).

### فهرست واژگان

<p>زخم درای: ضربه پتک؛ درای، در اصل زنگ کاروان است.</p> <p>سپردن: پای مال کردن و زیر پا گذاشتن</p> <p>سپهبد: فرمانده و سردار سپاه</p> <p>سبک: در اینجا به معنای فوراً و سریع کاربرد دارد.</p> <p>غو: فریاد، بانگ و خروش، غریو</p> <p>فایق: دارای برتری، مسلط، چیره</p> <p>فریادخواندن: فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن</p> <p>گُز گاوَسر: گریزی که سر آن شبیه سر گاو بوده است.</p> <p>گرز: کوبال، عمود آهنین</p> <p>لاف: سخنان بی پایه و اساس، دعوی باطل، ادعا؛</p> <p>لاف زدن: خودستایی کردن، ادعای باطل کردن</p> <p>مجرّد: صرف، تنها</p> <p>محضر: استشهدنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.</p> <p>موبد: روحانی زردشتی، مجازاً دانشمند، دانا</p> <p>نفیر: صدای بلند، فریاد</p> <p>نُوند: اسب تندرو</p> <p>هنر: فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت</p> <p>یکایک: ناگهان</p>	<p>اژدهاپیکر: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها</p> <p>اژدهافش: مانند اژدها، ضحاک</p> <p>اساطیر: جمع اسطوره؛ افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان ملل قدیم</p> <p>الحاح: اصرار، پافشاری کردن</p> <p>بازارگاه: کوچه سرپوشیده که از دو سوی دارای دکان باشد؛ در متن درس، مقصود اهل بازار است.</p> <p>پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد</p> <p>پایمردی: خواهشگری، میانجی گری، شفاعت</p> <p>پشت پای: روی پا، سینه پا</p> <p>ترگ: کلاه خود</p> <p>تفرّج: گشت و گذار، تماشای سیر و گردش</p> <p>خجسته: فرخنده، مبارک</p> <p>خوالیگر: آشپز</p> <p>درفش: پرچم، بیرق</p> <p>درفش کاویان: درفش ملی ایران در عهد ساسانی، کاویان</p> <p>یا کاویانی: منسوب به کاوه</p> <p>دژم: خشمگین</p>
--	---

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir